

موضوع: کتاب الصلاة / في الستر و الساتر / مستثنیات ما لا یؤکل لحمه

« (مسألة ۱۲): استثنی ممّا لا یؤکل الخزّ، وكذا السنجاب علی الأقوی، ولكن لا ینبغي ترك الاحتیاط فی الثانی، وما یسمّونه الآن بالخزّ ولم یعلم أنّه منه واشتبه حاله، لا بأس به وإن كان الأحوط الاجتناب عنه»^۱.

آنچه در بحث‌های گذشته بیان شد، این بود که در رابطه با «ما لا یؤکل» (حیوانات حرام گوشت) عموماتی وجود دارد؛ از جمله موثقه‌ی ابن‌بکیر که چندین بار قرائت شد که هم از نبی مکرم اسلام ﷺ و هم از امام صادق (ع) وارد شده است مبنی بر اینکه نمازگزار نمی‌تواند در اجزاء حیوان غیر مأکول نماز بخواند؛ یعنی لباسی که از پشم، کرک، پوست و سایر اجزاء حیوان حرام گوشت تهیه شده باشد، نماز در آن جایز نیست. این عموم شامل حیوانات «ما لا نفس له» (حیواناتی که خون جهنده ندارند) نیز می‌شود.

عنوان «ما لا یؤکل» اعم است و ما می‌دانیم بسیاری از حیوانات غیر مأکول، «نفس سائله» ندارند، مانند خزندگان و حیوانات دریایی، اعم از ماهیان و غیر ماهیان. بنابراین، عموم روایات قطعاً شامل آن‌ها می‌شود، زیرا این حیوانات فرد نادر نیستند و مصادیق بسیاری دارند. لکن تنها عرض کردیم که این روایات قصور دارد؛ جهت قصور این است که اجزائی که در روایت مثال زده شده، همگی مربوط به «دواب» (چارپایان) است و بسیاری از این اجزاء در حیوانات «لا نفس له» یا حیوانات دریایی وجود ندارد؛ و حتی پرندگان را نیز شامل نمی‌شود، مگر پرندگان شکاری (سباع طیور) که در موثقه سماعه به آن تصریح شده است. در کلمات اصحاب نیز عیناً همین مثال‌هایی که مربوط به اجزاء دواب است، آمده است؛ لذا این مسئله قرینه‌ی صارفه‌ای از غیر دواب، هم در کلمات اصحاب و هم در این نصوص محسوب می‌شود.

حالا اگر از این قصور صرف نظر کنیم، در روایت ابن‌ابی‌یعفور^۲ - که هرچند سندش ضعیف است، اما صاحب «جواهر» حکایت کرده است که شهید در «ذکری» و غیر ایشان فرموده اند که مشهور به خبر ابن‌ابی‌یعفور عمل کرده‌اند - صدر روایت راجع به «خز» است و در ذیل آن تعلیلی برای جواز نماز در خز آمده است که این تعلیل شامل تمام حیوانات دریایی می‌شود که احیاناً به خشکی می‌آیند اما توان زندگی دائم در خشکی را ندارند. همچنین در صحیح‌ه‌ی عبدالرحمن بن حجاج^۳ نیز عین همین تعلیل برای خز ذکر شده است.

۱ تحریر الوسيلة (مجلدین)، الخميني، السيد روح الله، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۶۱، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

۳ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۶۳، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

بنابراین، روایت ابن ابی یغفوری که به اعتراف صاحب جواهر مشهور اصحاب به آن عمل کرده‌اند و صحیحة عبد الرحمن بن حجاج دارای این تعلیل می‌باشند و این تعلیل عموم واضحی دارد که اولاً شامل کل حیوانات دریایی که به خشکی می‌آیند، می‌شود. و ثانیاً این عموم به طریق فحوی، شامل کل حیوانات دریایی حتی آنانی را که توانایی آمدن به خشکی را ندارند می‌شود؛ چرا که وجه عدم جواز نماز در حیوانات بحری که به خشکی می‌آیند این است که ملحق به «ما لا یؤکل بری» می‌شوند و نماز در آن‌ها جایز نیست؛ لذا وقتی روایات نماز در اجزاء حیوانات بحری که به خشکی می‌آیند را جایز دانسته است، آن حیوانات بحری که از قبیل «ما لا یؤکل» می‌باشند و بری نیستند به طریق اولی مشمول جواز است. این مطلب تقویت‌کننده آن است که نمی‌توانیم مطلق «ما لا یؤکل» را مانع بدانیم.

غرض این است که اگر بخواهیم فتوا دهیم که کل «ما لا نفس له» از مصادیق «مما لا یؤکل» نیز مانند «ما له نفس» نماز در آن جایز نیست، چنین فتوایی مشکل است. یا باید قائل به احتیاط شویم، زیرا بحث نماز است و احتمال مانعیت اجزاء «ما لا یؤکل» ولو «ما لا نفس له»، احتمالی غیر قابل دفع است و «لا مؤمن» (تأمین‌کننده‌ای) از این احتمال وجود ندارد. با توجه به اینکه صاحب جواهر می‌فرماید مشایخ ما مانعیت را قطعی گرفته‌اند و از اطلاق کلمات اصحاب نیز این مطلب استفاده می‌شود، لذا چون نمی‌توان این احتمال مانعیت را دفع کرد، قاعده اشتغال جاری می‌شود.

اگر اشکال شود که قاعده اشتغال در اقل و اکثر ارتباطی در اجزاء و شرائط است نه در موانع؛ پاسخ آن است تفاوتی در اقل و اکثر ارتباطی نیست هم در شرایط و هم در موانع جریان دارد؛ چرا که ملاک آن «کل ما له دخل فی صحة الصلاة و بطلان الصلاة» در موانع هم هست؛ یعنی باید از آنچه احتمال مانعیت دارد اجتناب شود همان‌طور که باید جزء و شرط اتیان شود. چون این احتمال مانعیت، «لا دافع له» است، لذا مصلی احتمال می‌دهد که نمازش باطل باشد، زیرا «محتمل المانع» را انجام داده است و «يجب الاجتناب عن كل ما يحتمل مانعته تحصيلاً للفراغ اليقینی». بنابراین در اینجا باید احتیاط کرد.

به عبارت دیگر: اشتغلت ذمة المکلف یقیناً بفريضة الصلاة و يجب عليه تفریغ ذمته و تحصيل الأمن من العقاب بالاتیان من كل ما يحتمل دخله في تلك الفريضة و «دخل» اعم از مانع، شرط و جزء است؛ چرا که «الصلاة فريضة مركبة من الأجزاء و الشرائط و فقدان الموانع» نماز یک مجموعه‌ی به هم پیوسته‌ای از اجزاء، شرایط و «فقدان موانع» است و این‌ها با هم هستند و قابل تفکیک نیستند؛ و با احتمال وجود مانع فراغ یقینی حاصل نمی‌شود.

اگر اشکال شود که در صورت شک در مانعیت أصالة عدم المانع جریان دارد نه قاعده اشتغال، پاسخ واضح است؛ أصالة عدم المانع یک اصل مستقلى است که در ما نحن فيه جریان ندارد؛ چرا که هرگز وجداناً تحصيل امن از عقاب نمی‌کند و

موضوع احتیاط تنها وجدان است. قاعده اشتغال می گوید شما باید وجداناً یقین پیدا کنید که ذمه تان فارغ شده است. هر چیزی که احتمال می رود در واقع موجب بطلان نماز هست را احتیاط حکم به ترک آن می کند و هر چه احتمال شرطیت یا جزئیت دارد، حکم به اتیان آن می کند. مانعیت ظاهر را رفع می کند ولی موضوع احتیاط را نفی نمی کند.

اگر گفته شود که جریان احتیاط در ما نحن فیه از قبیل دوران امر بین تعیین و تخییر است، پاسخ این است که تعیین و تخییر مربوط به جایی است که دو امر مستقل باشند، مانند دوران امر بین تقلید از «محتمل العلمیه» و «غیر اعلم»؛ اما اینجا جای آن نیست.

این تتمه ای از مباحث سابق بود اما مسأله جدید مسأله ۱۲ الستر و الساتر کتاب الصلاة تحریر الوسيلة است که امام راحل می فرماید: «استثني مما لا يؤكل الخبز و كذا السنجاب على الأقوى، و لكن لا ينبغي ترك الاحتياط في الثاني، و ما يسمونه الآن بالخبز و لم يعلم أنه منه و اشتبه حاله لا بأس به و إن كان الأحوط الاجتناب عنه».

در متن دو چیز استثنا شده است: خبز و سنجاب. حال به بررسی خبز می پردازیم.

حكم صلاة في الخبز

اصحاب اتفاق نظر دارند که نماز در لباسی که از «شعر» (مو) و «وَرَّ» (پشم و کرک) خبز بوده جایز است؛ البته اصحاب شرط کرده اند که مخلوط به پشم و کرک سایر حیوانات غیر مأکول نباشد. همچنین نصوص مقام نیز هم بر اینکه نماز در شعر و وبر خبز جایز است و هم بر اینکه شعر و وبر خبز نباید مخلوط به پشم و کرک سایر حیوانات غیر مأکول بوده باشد، دلالت دارد.

اما در مورد «جلد» (پوست) خبز اختلاف کرده اند؛ لکن مشهور اصحاب قائل به صحت نماز حتی در پوست خبز هستند و صاحب جواهر و دیگران فرموده اند اقوی همین است.

تنقيح كلمات الأصحاب

صاحب «حداثق» می فرماید: «لا خلاف بين الاصحاب في جواز الصلاة في وَبَرِ الْخَزْرِ الْخَالِصِ مِنْ مَخَالِطَةِ وَبَرِ الْارانبِ وَ الثعالبِ وَ نحوهما ممَّا لا تصح الصلاة فيه، نقل الإجماع على ذلك جماعة منهم المحقق، العلامة، ابن زهره، الشهيد و غیرهم (پس اجماع در این مورد مستفیض است) إِنَّمَا الْخِلَافُ فِي جِلْدِهِ؛ فالمشهور في كلام المتأخرين أَنَّ حكم الجلد، حكم الوبر. و ذهب ابن

إدريس إلى العدم (عدم الجواز) و نفى الخلاف عنه و تبعه العلامة في المنتهى^۴. با اینکه ابن ادریس ادعای نفی خلاف در عدم جواز کرده و علامه نیز در منتهی از او تبعیت نموده، صاحب حدائق می‌فرماید مشهور بر جواز هستند.

نظیر این کلام در «ریاض» نیز آمده است: «يجوز الصلاة في وبر الخز الخالص... و كذلك جلده عند الاكثر على الظاهر المصرح به في كلام بعض^۵؛ که شاید مراد از «بعض» همان صاحب حدائق باشد.

در «جواهر» نیز آمده است: «فقد استثنى المصنف (المحقق) من الكلية السابقة (عدم صحة نماز در اجزاء ما لا يؤكل)... فقال: الا وبر الخز الخالص... فتجوز الصلاة فيه بلا خلاف اجده كما اعترف به غير واحد، بل الإجماع بقسميه عليه... بل المحكى منه المتواتر^۶. اما در مورد پوست خز می‌فرماید: «بل الاقوى جواز الصلاة في جلده ايضاً وفقاً لجماعة، بل عن كشف الالتباس انه المشهور^۷».

نتیجه‌گیری جمیع کلمات اصحاب این شد که نماز در پشم و کرک خز (که حیوانی است بین سگ و گربه که در رودخانه‌ها و دریا زندگی می‌کند و گاهی به خشکی می‌آید) بلا اشکال صحیح است و «اتفق النص و الفتوى عليه». اما در مورد پوست آن اختلاف است؛ ابن ادریس مدعی نفی خلاف در عدم جواز است که علامه هم ایشان را در منتهی تبعیت کرده است، اما حدائق، ریاض و جواهر فرموده‌اند که مشهور (اکثر) قائل به جواز صلاة در جلد خز هستند.

روایات

طایفه‌ای از نصوص دلالت بر جواز مطلق در «وَبَر» خز دارند.

۱- صحیح‌ه سلیمان بن جعفر الجعفری: «**قال رأيت الرضا عليه السلام يصلي في جبة خز**»^۸. در اینجا فعل امام گزارش شده است فلذا نمی‌توان گفت که «جبة خز» اطلاق دارد و شامل وبر و جلد هر دو باهم می‌شود. بلی فی الجملة دلالت بر جواز صلاة در ثوبی که از خز باشد دلالت دارد ولی نمی‌توان به این روایت بر جواز صلاة در جلد تمسک کرد.

اگر اشکال شود که «جُبَّة» هم از پوست درست می‌شود و هم از پشم و کرک، و شاید غلبه با پوست باشد در اینجا دیگر

۴ الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، البحراني، الشيخ يوسف، ج ۷، ص ۶۰.

۵ ریاض المسائل، الطباطبائي، السيد علي، ج ۳، ص ۱۶۳.

۶ جواهر الكلام، النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن، ج ۸، ص ۸۶.

۷ جواهر الكلام، النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن، ج ۸، ص ۸۷.

۸ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۶۰، أبواب، باب، ح، ط الإسلامية.

می توان به این روایت نیز تمسک کرد؛ بلی اگر در جایی باشد که ما بدانیم غلبه جبه در پوست است عبارت جبه خز شامل پوست هم می شود ولی این نیاز به اثبات دارد، اما این ادعاء که خز پشم و کرک ندارد بلکه مو دارد صحیح نیست؛ خز «وَبَر» هم دارد و فقهای ما که بر «وَبَر الخز» تأکید کرده اند، بر اساس مشاهده و واقعیت خارجی سخن گفته اند.

۲- صحیحہ علی بن مهزیار: «قال رأيت ابا جعفر الثاني (امام جواد عليه السلام) يصلي الفريضة وغيرها في جبة خز طاروي و كساني جبة خز و ذكر أنه لبسها على بدنه و صلى فيها و أمرني بالصلاة فيها»^۹.

در نسخه‌ی «من لا يحضره الفقيه» عبارت «جبة خز طاروني» آمده است.^{۱۰} در «مجمع البحرين» به نقل از قاموس آمده که مفرد «طارونی» در اصل «الطرن» (به ضم ط) است که نوعی از خز می باشد. اما در همان مجمع البحرين آمده است: «الطارية قرية باليمن».^{۱۱} با توجه به اینکه یمن ساحل دریاست، احتمال صحت نسخه‌ی «وسایل» (طاروی) بعید نیست؛ یعنی منسوب به «طاریه» باشد و این جبه از خزی که در آن ساحل صید می شده تهیه گردیده است. البته باید توجه داشت که نفی خصوصیت طاروي یا طارونی در این روایت به اتفاق فتوی و سایر نصوص است.

ذیل روایت «و كساني جبة خز... و ذكر انه لبسها على بدنه و صلى فيها و أمرني بالصلاة فيها» مهم است؛ چرا که حضرت امر به نماز خواندن در آن کردند؛ لذا اینجا از صیرف فعل خارج می شود و قول امام عليه السلام دلالت یقینی بر جواز دارد.

۳- صحیحہ زراره «خرج ابو جعفر عليه السلام يصلي على بعض اطفالهم و عليه جبة خز صفراء و مطرف خز اصفر».^{۱۲} «مطرف» همانگونه که خلیل در العین می گوید لباسی مشترک بین زنان و مردان در عهد ائمه عليه السلام بوده که از خز تهیه می شده است.^{۱۳} و جبه هم همان پوستینی است که چوپانان برای حفظ سرما بر دوش می گذارند.

اگر اشکال شود که نماز میت بر اطفال ثابت نیست فلذا نماز حضرت در ما نحن فيه تقيه بوده است و نمی تواند دلیل بر جواز صلاة در خز باشد، پاسخ این است که صلاة بر صبی و لو واجب نباشد، جایز و مستحب هست و همین مقدار که صلاة مستحبی را در خز خوانده برای اثبات جواز صلاة در خز کفایت می کند؛ مضافاً بر اینکه نصوص دیگری نیز داریم.

۴- صحیحہ عبد الرحمن بن حجاج: «قال سأل ابا عبد الله عليه السلام رجل و انا عنده عن جلود الخز، فقال له: ليس بها بأس. فقال

^۹ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۶۰، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

^{۱۰} من لا يحضره الفقيه، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۲۶۲.

^{۱۱} مجمع البحرين مادة طرأ.

^{۱۲} وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۶۱، أبواب، باب، ح، ط الإسلامیة.

^{۱۳} کتاب العین: مادة طرف.

الرجل جعلت فداك إنها علاجي و إنما هي كلاب تخرج من الماء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا خرجت من الماء تعيش خارجة من الماء فقال الرجل: لا، قال عليه السلام: ليس بها بأس»^{۱۴}

مهم ترین روایت، صحیحہ عبد الرحمن بن حجاج است شخصی از امام صادق علیه السلام درباره پوست های خز سؤال کرد و حضرت فرمودند اشکالی ندارد. آن مرد گفت «انها علاجي». این شغل یا درمان من است و این ها سگ هایی هستند که از آب خارج می شوند. حضرت پرسیدند: «اذا خرجت من الماء تعيش خارجة من الماء؟» اگر از آب خارج شود، آیا می تواند در خشکی زندگی کند؟ «فقال الرجل: لا. قال عليه السلام: ليس به بأس».

یعنی اگر می توانست در خشکی مانند حیوانات بزی مستقلاً زندگی کند، نماز در آن جایز نبود. اما گاهی از آب بیرون می آید و نمی تواند در خشکی زندگی کند. این صحیحہ تعلیل آورده است و از این تعلیل می فهمیم: «كل حيوانٍ بحري يخرج من البحر أحياناً إلى البر ولا يقدر أن يعيش في البر فالصلاة فيه جائز».

اگر اشکال شود که شاید این تعلیل مانند «لا تأكل الرمان لانه حامض» - یعنی لا تأكل الرمان لحموضة نفس الرمان فلا يدلّ على عدم جواز أكل كل حامض - مختص به خز باشد؛ پاسخ این است که این احتمال خلاف سیاق روایت است. سیاق روایت دلالت بر عموم تعلیل دارد؛ یعنی نفس تعلیل افاده عموم می کند و نیازی به ذکر لفظ «كل» نیست. این که حضرت فرمود: ليس به بأس به این معنی است که لما كان بعلة أنه إذا خرج من الماء لا يعيش لأجل ذلك يجوز الصلاة فيها آنچه عرف از سؤال امام (علیه السلام) می فهمد، عیناً مانند دلالت تنبیه در روایت بيع رطب به تمر است: «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن بيع الرطب بالتمر، فسأل النبي... أَيْتَقَصُّ الرُّطْبُ إِذَا جَفَّ؟... قالوا نعم. قال... فلا يجوز». فقها از این سؤال پیامبر (صلى الله عليه وآله) فهمیده اند که ملاك حكم، «كم شدن وزن یا حجم» است که منجر به ربا می شود.

همه فقهاء من جمله علامه حلی و دیگران گفته اند که یکی از انحاء دلالت تنبیه این است که سوالی امام علیه السلام پرسد که از این سوال مناط حکم فهمیده شود که در حقیقت این سوال مناط معلّل به شود یعنی لما ينقص الرطب إذا جفّ فلا يجوز بيعه بالتمر لأنهما من المكيل والموزون.

در اینجا نیز حضرت با سؤال «اذا خرجت من الماء تعيش...؟» ملاك و مناط حکم را بیان فرموده اند.

اگر اشکال شود که خز اساساً دو گونه است بری و بحری و حضرت در صدد خارج کردن بحری آن است دیگر این عموم تعلیل در اینجا جریان ندارد جناب صاحب حدائق می فرماید: «المعروف بين التجار أنّ الخز المعروف الآن دابة تعيش في

^{۱۴} وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۳، ص ۲۶۳، أبواب، باب، ح، ط الإسلامية.

الْبِرّ وَ لَا تَمُوتُ بِالْخُرُوجِ مِنَ الْمَاءِ؛ پاسخ این است که حضرت فرمودند «نَعِيشُ» (می تواند در خشکی زندگی کند؟) ملائک را زندگی کردن در خشکی قرار داده است نه اینکه ملائک «تموت بالخروج من الماء» باشد.

این روایت به مثابه‌ی همان روایتی است که دارای دلالت تنبیه و متضمن ملائک است. بنابراین ما باشیم و ظاهر این روایت، حضرت جواز نماز در خز را اناطه کرده‌اند به اینکه: «حیوانٌ بحرئٌ لا یقدر علی العیش فی البر اذا خرج من البحر الی البر». این ملائک از روایت فهمیده می‌شود.